

هنجارهای حقوق بشری

وپرداشش

نظام حقوقی بین المللی

دکتر حسین شریفی طرازکوهی

مقدمه

نگرش، هر انسانی مسؤولیت سایر انسانها را به عهده دارد. در این زمینه، دولت‌ها در چارچوب قاعده سازی قواعد بین المللی متعهد شده‌اند که حقوق اساسی بشری را اجرا کرده و آنها را با وارد نمودن در حقوق داخلی خود تضمین کنند و از هر گونه نقض و تخلفی ممانعت به عمل آورند.

هنجارهایی که در این زمینه در یک فرآیند تاریخی پرفراز و نشیب تاریخی، موضوعیت یافته‌اند، بستر ساز تحولات بنیادین جامعه بین المللی بوده، از یک سو بر حاکمیت دولت‌ها سایه سنگینی افکنده و از دیگر سو، نظم حقوقی خاصی طلب می‌کند که معطوف و مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی انسانی بوده و در مقام وارد کردن آنها در عرصه روابط بین المللی دولتهاست. پردازش و تحلیل مؤلفه‌های فوق هدفی است که در نوشتار حاضر به آن اشاره می‌شود:

ارزش‌های جهانی که خاستگاه انسانی- وجدانی دارند، بالطبع معیارها و هنجارهای عامی را می‌طلبند که تحقیقاً، بنا بر تعریف، چون مورد قبول همه آحاد بشری هستند، حساسیت داشته و از این منظر همگان رعایت و اجرای آنها را لازم فرض می‌کنند. امری که ناگزیر، محدودیت‌های خاصی به همراه خواهد داشت. به تعبیر دیگر، اگر اِبتنای ارزشی حقوق بشر بر کرامت و منزلت انسانی استوار باشد و صرفاً از این حیث بر بشر تعلق گیرد که بشر است و زمان و مکانی را بر نمی‌تابد، لاجرم دو جنبه سلبی و ایجابی آن باید مورد توجه قرار گیرد. ایجابی در مقام احقاق و اعمال حق و عینیت بخشیدن به کرامت ذاتی؛ سلبی در مقام دفاع و ممانعت از تهاجم و تجاوز و مخدوش ساختن آن. از این دیدگاه، تخلف از معیارها و ارزش‌های انسانی الهام بخش حقوق که از شمول قواعد و تعهدات بین المللی دولتها تلقی می‌شود، جایز نیست. هنجارهایی که برگرفته از ملاحظاتی ابتدایی و ذاتاً بدیهی (*self evident*) انسانی بوده، ویژگی مطلق داشته و در زمان صلح و جنگ باید رعایت شوند.

۱- تحولات بنیادین در جامعه بین المللی

هنگامی که ماهیت روابط بین المللی را بر مبنای مفهوم وضع طبیعی مورد نظر هابزای می‌سنجیم به وضعیت آنارشی‌ای در سیاست بین المللی رهنمون می‌شویم که لاجرم به رقابت و رویارویی بین کنشگران اصلی روابط بین المللی منجر می‌شود. در وضعیت طبیعی، یعنی جامعه بدون حکومت مرکزی تنظیم کننده روابط، افراد درگیر مبارزات نامحدود برای جلب منافع خویش هستند. به همین ترتیب، در صحنه بین المللی بدون اقتدار برتر متمرکز، دولتها در پی منافع ملی درگیر منازعات شده به طوری که هیچگونه حیات جمعی سازمان یافته‌ای در قلمرو بین المللی و داخلی ممکن نخواهد

بشر، من حیث بشریت، شایسته بهره‌مندی از این حقوق اولیه و بنیادی است. حقوق اولیه‌ای که ناظر بر مشترکات انسانی است و از این حیث تفاوتی در ماهیت آنها وجود ندارد. بنابراین، چنین موضوعاتی امر خصوصی و داخلی تلقی نمی‌شوند، بلکه کل اعضای جامعه بشری، ولو اینکه ضرری متوجه آنها نباشد، حق نظارت داشته و در مواردی مکلف به واکنش هستند. چرا که در این

بود. لذا هدفمندی اولیه قواعد حقوقی در حقوق بین الملل، بنا بر ماهیت خاص آنها، با اراده هماهنگ دولت‌ها به طور کلی تأمین خواهد شد. به تعبیر دیگر، وصف اجباری قواعد حقوق بین الملل از اجماع و وفاق عمومی اشخاص بین المللی نشأت می‌گیرد؛ امری که اراده دولتها در آن بسیار می‌تواند مؤثر باشد؛ واقعیتی که در فضای گفتمانی ایجاد شده در بستر وجدان حقوقی جامعه بشری، ملاک و مناط‌های متقن و مدلل و معقولی را مقتضی است که از قبل آن بتوان افکار و سلیقه‌های دیگر را حذف کرد و بر آنها تأثیر گذارد؛ مقوله‌ای که تحقیقاً متأثر از شرایط زندگی، تحولات و پیشرفت هاست و قدرت استدلال و قوام دلایل ناظر بر نظریه‌های ابرازی می‌تواند به آن جذب و جامعیت ببخشد و یا اینکه آن را در انزوا و محاق فراموشی قرار دهد.

در دو دهه اخیر، تحولات بنیادین و مشهودی رخ داده است. به برکت تحولات ناشی از تکنولوژی، ارتباطات گسترده تری بین جوامع و ملل مختلف برقرار شده و نیاز روزافزون شدید به تأمین و تضمین ثبات در اثر تهدید ابزارها و سلاح‌های جدید قلع و قمع بشریت، نوعی وابستگی متقابل، بلکه همبستگی و همفکری کلی را در سطح جهان ثمر داده است.

امروزه نیازهای بشریت متنوع‌تر و ظریفتر شده و به طور فراینده‌ای خارج از حوزه صلاحیت ملی یک دولت قابل تأمین است. علم و صنعت شکل جدیدی از وابستگی متقابل را سلب شده که پیش از این وجود نداشته است. وابستگی متقابلی که دولتها را ناگزیر از همکاری در جهت منافع مشترک می‌کند. لذا نیازهای داخلی (منافع ملی) با هدایت و همسویی با جریان تحولات بین المللی تأمین می‌شود. ظهور مفاهیمی همچون "منافع مشترک

اگر ابتدای ارزشی حقوق بشر بر کرامت و منزلت انسانی استوار باشد و صرفاً از این حیث بر بشر تعلق گیرد که "بشر" است و زمان و مکانی را بر نمی‌تابد، لاجرم دو جنبه سلبی و ایجابی آن باید مورد توجه قرار گیرد. ایجابی در مقام احقاق و اعمال حق و عینیت بخشیدن به کرامت ذاتی؛ سلبی در مقام دفاع و ممانعت از تهاجم و تجاوز و مخدوش ساختن آن.

جهانی، صلح و امنیت بین المللی، حراست از شأن و کرامت انسانی، میراث مشترک بشریت و حفظ محیط زیست حکایت از بستری با روح واحد جهانی دارد که نظم حقوقی بین المللی جدیدی را طلب می‌کند. با اتکا بر مفروضه میراث مشترک بشری و همگونی منافع بین بازیگران مختلف نظام، تئوری وابستگی متقابل را ارائه می‌دهند که از لحاظ این دیدگاه منافع بین کشورها در صورتی تأمین می‌شود که آنها با شناخت تحولات داخلی و بین المللی بتوانند با همسویی تعدیل شده با نظام بین المللی، در بهره‌گیری هر چند نابرابر از این میراث مشترک بشری شرکت کنند.

افراد انسانی در سیر تکامل اجتماعی خود به جای جنگ و ستیز، تمایل روزافزون به نظم و ثبات و آرامش نهادین بین المللی ای پیدا می‌کنند که در آن به خاطر وابستگی‌های مادی و معنوی مشترک، خود را اعضای یک جامعه بین المللی با منافع عالیه مشترک محسوب می‌کنند. منسوب به سبب است که بشر برای عدالت و تقوای به وجود آمده و طبیعت و فطرت او حکم می‌کند که در روابط متقابل به یکدیگر کمک کنند و دوستی ورزند.^۲

یعنی برخلاف هابز، که فقط بر سر حسابگریهای خودپرستانه و سودجویانه بشر پافشاری می‌کند، عوامل مؤثر گوناگون دیگری در رفتار آدمیزادگان وجود دارد. در حقیقت اغلب مردم به اصولی پایبندند و شدیداً معتقدند که وظیفه دارند حقوق هموعان خود را محترم بشمارند. علاوه بر این، اغلب مردم سخاوتمند، مهربان و غمخوار یکدیگرند و مهمتر اینکه به این کار مجبور نمی‌شوند.^۳ تلقی منفی با برداشت صرفاً مبتنی بر تبهکاری و بی‌اعتنا به قوانین بشر، به حاکمیت‌های نامحدود و مطلق منجر می‌شود. اما می‌توان بر این باور بود که با توجه به واقعیات حاکم بر روابط بین الملل، بنا بر ماهیت خاص آن و در پرتو تحولات جامعه بین المللی، بین منافع ملی و بین المللی،

نوعی همسویی تعدیل شده وجود دارد.^۴ مقوله‌ای که تداعی کننده طرح صلح ابدی "کانت به عنوان یک هنجار اخلاقی است؛ هنجاری که باید مورد تبعیت انسان‌های عاقل قرار می‌گرفت پیشنهادی که بر این پایه استوار بود که نظام دولت‌های ملی و توفیق منافع ملی را می‌توان با یک نظم سیاسی مترقی (یک قانون اساسی جمهوری گرا) تجدید سازمان کرد و جامعه‌ای به وجود آورد از دید وی، بینش خردمندانه و پایبندی اخلاقی آحاد شهروندان به جامعه بشری، دلیل نیرومندی برای دولت‌های ملی است تا منافع ملی خود را تابع حاکمیت حقوق بین الملل سازند.^۵ در این مفهوم، جهت‌گیری تاریخی حاکمیت‌های ملی به سویی است که دیگر نه می‌توان بر مطلق بودن حاکمیت ملی تکیه کرد و نه مرز کشورها را دیوارهای غیرقابل نفوذ پنداشت. زمینه‌ها و عوامل فراملی نشان می‌دهد که ایجاد ارتباطات عاطفی و معنوی از نوعی که در یک جامعه ملی وجود دارد، در سطح بین المللی نیز امکان پذیر است،^۶ یا حداقل شکلی نهادین از روابط بین الملل ظهور خواهد یافت که در آن همکاری‌های دقیقتر واحدهای ملی در سطح بین المللی ترجیح خواهد داشت. گروسیوس با تعریف سیاست بین الملل بر اساس جامعه‌ای از دولت‌ها معتقد بود که قواعد و نهادهای مشترک، ستیز دولتها را با یکدیگر محدود می‌سازد. از نظر او هر چند دولت‌های برخوردار از حاکمیت بازیگران اصلی سیاست بین المللی اند، اما سیاست بین الملل نه بیان ستیز کامل میان دولتها و نه بیان همسانی کامل منافع است. وی تجویز می‌کند که همه دولتها در تعاملاتی که با هم دارند ملزم به رعایت قواعد و نهادهای جامعه‌ای هستند که خود تشکیل می‌دهند. امری که به پذیرش شرایط و الزامات همزیستی و همکاری در جامعه‌ای مرکب از دولتها دلالت دارد.^۷ امری الزامی و ضروری که اگر چه دولتها از طریق منابع سنتی حقوق بین الملل می‌توانند آن را مورد پذیرش قرار دهند، اما نیروی ذاتی خاستگاه الزامات قواعد مزبور به یک مرجع عالی‌تر متکی است. دیوان بین المللی دادگستری در قضیه تنگه کورفو به ملاحظاتی اساسی بشری (*elementary Considerat. Ons of human*) اشاره کرد که می‌تواند مبنای الزام قواعد مزبور باشد که نه تنها دولتها بلکه همه ذوات بین المللی را ملزم می‌کند.^۹ ملاحظاتی اساسی‌ای که در چارچوب اصول عامی متجلی می‌شوند که از آنها وضعیت‌های عینی و بدیهی مستفاد می‌شود. اصول کلی‌ای که برای اعمال، اجرا و متحقق شدن نیازمند قاعده حقوقی هستند و همانطور که موزلر می‌گوید اصول کلی بنیادی مزبور بستر لازم و مناسب را برای ایجاد قواعد حقوقی فراهم می‌آورند؛^{۱۰} اصولی که به چرایی‌ها پاسخ می‌گویند.^{۱۱}

در نظام بین الملل متشکل از دولت‌های برخوردار از حاکمیت که بنا بر تعریف به عنوان منابع قاعده‌سازی تلقی می‌شوند این فرآیند که رابطه‌ای نزدیک و وثیق بین محیط داخلی و محیط بین المللی برقرار می‌کند، پیچیده ظاهر شده است. در این گستره می‌توان به این واقعیت ملموس اشاره کرد که حقوق بین الملل به عنوان قواعد حاکم بر روابط بین دولتهای برخوردار از حاکمیت در یک فرآیند تاریخی، مشتمل و متکی بر مجموعه اصولی است که ضرورت وجود حیات بین المللی آنها را ایجاب می‌کند؛ اصولی که در کلیت خود، آجماع دولتهای به دنبال منافع فردی را به سوی "جامعه دولتهای به دنبال اهداف و منافع جمعی سوق می‌دهد.^{۱۲} جامعه‌ای که در روند شکل‌گیری خود در جهت "حقوق فوق ملی" گام برمی‌دارد هر چند که قدرت مالی مافوق دولتها منطقیاً مقتضی است اما اصول الزامی و عام الشمولی که فراتر از اراده دولتها وجود دارد، دولتهای برخوردار از حاکمیت را با جهت‌گیری جدیدی مواجه می‌سازد که به واقع محدودیتی نسبت به حاکمیت محسوب می‌شود. این محدودیت از جهت رابطه دولت برخوردار از حاکمیت با فرمانبران و نیز با جامعه بین المللی فراتر از رابطه صرف دولتها، موضوع مباحث بعدی نوشتار حاضر است.

۲- تحولات بین المللی و تطور مفهوم حاکمیت

در هر گونه تلقی و تعریف از دولت و اقتدار عالی آن موسوم به

حاکمیت باید رابطه دولت با جامعه وسیعتری که دولت در آن گستره فعالیت دارد، آن را تنظیم می کند و به منزله سازمان سیاسی آن می باشد. مورد توجه قرار گیرد. از این حیث، دولت به مثابه قدرت سازمان یافته شکل بندی اجتماعی است.^{۱۳}

دولتها در گذشته اساساً خود محور بودند؛ تا آنجا که در قرن نوزدهم بسیاری از حقوقدانان بین المللی، بخصوص در کشور آلمان، نظریه حاکمیت را به قدری گسترش دادند که به صورت خطر و تهدیدی علیه کل مفاهیم بین المللی درآمد.^{۱۴} وضعیتی برگرفته از این دیدگاه که به دولت محوریت خاص بخشیده و آن را مستقل از جامعه و برتر و فوق آن تلقی می کردند دولتها نه تنها از جامعه متمایز، بلکه متفاوت از آن هستند؛ استقلالی ساختاری از جامعه که در ذات هر دولت است^{۱۵} و در مقابل جامعه پدیده ای منفعل و فرمانبردار است. برداشتی افراطی که از یکسو به تعامل دولت و جامعه توجه نداشته و از دیگر سو جهت گیری کوتاه بنیانه حفظ نظم و امنیت مطلوب فرادستان جامعه فارغ از فرودستان را که عملاً منجر به صف بندی های طبقاتی و ناامنی در داخل و درگیری و نزاع در سطح بین المللی در فرآیند توسعه طلبی دولتهای برخوردار از حاکمیت می شود، نادیده می گیرد. اما دولت ها اینک به طور گریزناپذیری چیزی می شوند که برخی از جامعه شناسان "سمت گیری" دیگر می نامند. این بدان معنی نیست که دولتها لزوماً به تمایلات و قابلیت های دیگر تسلیم می شوند بلکه مجبورند این تمایلات و قابلیت ها را به حساب آورند.^{۱۶} به عبارتی دیگر، در نظام بین الملل و نظم حقوقی حاکم بر آن، موجودیت دولتهای مستقل که دارای روابط متقابل توأم با همکاری و رقابت می باشند، اهمیت اساسی داشته و نقش های متنوعی را ایفا می کند، و هنوز ادعای داشتن حاکمیت های عالی و برتر توسط همه دولتها، اعم از کوچک و بزرگ، واقعیتی انکارناپذیر است.^{۱۷}

در عین حال که تنها و توانمند برای حفظ نظم، رفاه و امنیت در جامعه (داخلی و بین المللی) سازمان و ساختار دولت است^{۱۸} باید توجه داشت که روند وابستگی متقابل و یا همبستگی مطلوب جهانیان نیز در میان همین دولت های دارای حاکمیت در حال شکل گیری بوده و به مسایل جهانی نظر دارد. جیمز روزنا بر این باور است که با توجه به آسیب پذیریها، تراکم فزاینده جمعیت کشور، افزایش و پیچیدگی بخش های سازمان یافته جامعه، جهانی شدن اقتصادها، فشار بی امان نوآوری های تکنولوژیک، معاوضه جویی خرده گروه هایی که خواهان خودمختاری بیشتر هستند و رشته بی پایان سایر مشکلات بغرنجی که دستور کار سیاسی روزگار ما را تشکیل می دهند، ظاهراً آشکار است که در شرایط فعلی توانایی دولتها کمتر از گذشته است. دستور کار دولتها در حال گسترش است ولی آنها فاقد اراده، صلاحیت و منابعی هستند که توانایی هایشان را به همان میزان گسترش دهد. در نتیجه بیشتر دولتها چنان از پا افتاده اند که مدیریت اثر بخش تا حد زیادی برایشان ناممکن است.^{۱۹}

در این راستا مشاهده می کنیم که در یک پویای تاریخی، مسئله محدودیت حاکمیت در اندیشه حقوقی مورد توجه قرار گرفت. پذیرفتیم که "دولت و حاکمیت" همزاد و در تعامل و تأثیر و تأثر یکدیگرند. ارتباط مستمر این دو مفهوم با یکدیگر تا آن حراست که عوامل مؤثر در تحول و دگرگونی و برداشت جدید و نوین از دولت و منشأ تکوین و ایجاد آن، اثر مستقیم در حاکمیت نیز داشته است. این دگرگونی و تحول به طور مستقیم از مفاهیم ارزشها و اخلاق عالی و "حقوق انسانی نشأت گرفته و "حاکمیت دولت" در ابعاد داخلی (نسبت به افراد و گروهها) و خارجی (در ارتباط با سایر دولتها) را تحت تأثیر قرار داده است. در طول تاریخ، این ساختارهای مرجعیت و اقتدار بر معیارهای سنتی مشروعیت را استوار بودند. افراد به متابعت از دستورهایی که از سوی مراجع بالاتر صادر می شد خو گرفته بودند. مردم، به حکم سنت، همان کاری را می کردند که به ایشان گفته می شد.

مردم خود را بی چون و چرا تسلیم حکم حکومت ها یا رهبران دیگر سازمان هایی می کردند که در آنها عضویت داشتند.^{۲۰} در این اثنا، "حاکمیت و آزادی عمل ناشی از آن حق تفویضی از مردم به حکومت تلقی می شود.^{۲۱} به لحاظ نظری، حاکمیت مردم و نمایندگی دولت از طرف مردم واقعیتی تقسیم

ناپذیر، غیرقابل انتقال (سلب ناشدنی) و غیر قابل مرور زمان و متعلق به ملت است. هیچ گروهی از مردم و هیچ فردی نمی تواند اعمال حاکمیت را حق خود بداند.^{۲۲} از این رهگذر، امروزه دولتی با اختیارات محدود موسوم به "دولت قانونمند" مبتنی بر حقوق و دولتی با کارکردهای محدود موسوم به "دولت حداقل" مطلوب تلقی می شود. دولت قانونمند در تقابل با "دولت مطلقه" (حکومتی برقرار قانون) و "دولت حداقل" در تقابل با "دولت حداکثر" مطرح می شود.

دولت قانونمند را عموماً دولتی می شمارند که قدرت آن بر پایه معیارهای کلی تنظیم خود و شهروندان نیز از این حق مسلم برخوردار باشند که برای اثبات و جلوگیری از سوء استفاده از قدرت و اعمال بیش از حد آن به نهادهای نظارتی متوسل شوند.^{۲۳}

اساسی ترین حقوق تضمین شده آحاد ملت مانند آزادی، مالکیت، امنیت و مقاومت در برابر ستم به منظور قیام علیه حکومت جبار و خودکامه، بستری است که شهروند می تواند آنها را بخواهد و قدرت حاکم نیز باید به آنها احترام بگذارد.^{۲۴}

مشروعیت دولت و اقتدار عالی او نیز در این گستره جست و جو می شود؛ خدماتی که لازمه حیات ملت است و نیازهای مادی و معنوی آحاد مردم را تأمین می کند. پس اگر حکومتی قدرت انجام دادن این وظیفه را نداشته باشد یا نداند چگونه باید آن را انجام دهد، شایستگی بقای خود را از دست می دهد.^{۲۵} امری که به منزله محدودیت در شمول اختیارات دولت است. دولتی که در چارچوب تفکیک قوا عمل می کند؛ تقسیم قدرتی که به واقع

وصف اجباری قواعد حقوق بین الملل از اجماع و وفاق عمومی اشخاص بین المللی نشأت می گیرد؛ امری که اراده دولتها در آن بسیار می تواند مؤثر باشد؛ واقعیتی که در فضای گفتمانی ایجاد شده در بستر وجدان حقوقی جامعه بشری، ملاک و مناطهای متقن و مدلل و معقولی را مقتضی است که از قیل آن بتوان افکار و سلیقه های دیگر را حذف کرد و بر آنها تأثیر گذارد؛

قدرت را تضعیف و تعدیل کرده و فرد را در برابر خودسری دولت مورد حمایت قرار می دهد و دولت را به تبعیت از قواعد قانونی ای که مصداق اراده عمومی است، وادار می کند. این اصل قانونی بودن از سرچشمه حاکمیت قانون برآمده و همه ارکان دولت باید از آن متابعت نمایند.^{۲۶} دولت قانونمندی که در روابط خود با اتباع تابع نوعی رژیم حقوقی است. در چنین چارچوبی، قدرت تنها از طریق ابزارهای قانونی مجاز شناخته شده از سوی نظم حقوقی اعمال می گردد. شهروندان نیز حق توسل به قانون را علیه سوء استفاده های احتمالی حکومت کنندگان از قدرت دارند. در بطن این نظریه اصلی وجود دارد که براساس آن، نهادهای مختلف دولت فقط می توانند اعمالی را انجام دهند که جنبه قانونی داشته باشد.^{۲۷}

بنابراین هرگونه استفاده از زور مادی باید مبتنی بر هنجارهای حقوقی باشد و از این رهگذر است که اعمال و اجرای قدرت به نوعی "صلاحیت" تبدیل می شد؛ صلاحیتی که به وسیله قانون به وجود آمد و حد و مرزش مشخص گردیده است. بدین معنا که دولت برخوردار از حاکمیت موظف است از اصولی که اساس، چارچوب و محدودیت های عمل او را معین می سازد پیروی کند.^{۲۸} در این دیدگاه، بی گمان قدرت آئینه تمام نمای دولت نیست. در حکومت های کنونی، دولت به منظور قدرت نمایی به زور متوسل نمی شود و فرض این است که هدف از همه زورگویی ها اجرای خدمت عمومی است. به بیان دیگر، نیروی محرک دولت در مفهوم کنونی آن همکاری است نه چیرگی؛ جز اینکه سازمان یافتن این همکاری نیاز به تمرکز قدرت عمومی دارد و به همین دلیل است که در شکل خارجی دولت، حاکمیت و اقتدار عالی به چشم می خورد.^{۲۹}

به موازات خلق مفهوم حاکمیت ملی و تأکید بر رعایت حقوق مردم و

دخالت اراده آنها در اراده امور، واقعیت گسترش روابط بین المللی و همکاری دولت‌ها در قالب تدوین عهدنامه‌ها و تأسیس نهادهای بین‌المللی نیز مورد توجه خاص قرار گرفت. در این راستا، حقوق بین‌الملل به عنوان یک نظم برتر که بر روابط دولت‌ها حاکم است، در عین حال پدیده‌ای اجتماعی تلقی می‌شود که با تحولات و دگرگونی‌های اجتماعی پیش می‌رود، تأثیر می‌پذیرد و اثرگذاری می‌کند. در این ارتباط، تحول و تکامل حقوق بین‌الملل، به ویژه در پرتو اقدامات ناظر بر حفظ و تضمین حقوق ملت‌ها در برابر اقدام دولت‌ها، به منته ظهور رسیده است. امری که از طریق آگاهی روزافزون ملت‌ها و ارتباطات گسترده اجتناب‌ناپذیر لحظه‌ای آنها با یکدیگر و نیز با تکیه بر بنیادهای اخلاقی و انسانی، در حال تحول و تکامل و بالندگی بیشتر است.

اگر باور داشته باشیم که هیچ دولتی نمی‌تواند نظم حقوقی کاملاً مستقل داشته باشد، اراده معقول و منطقی جامعه دولتها در چارچوب نظم حقوق بین‌المللی که ناظر بر تأمین و تضمین منافع مشترک و مبتنی بر عدالت و اخلاق بین‌المللی^{۳۰} و پایه‌گذار قواعد عام‌الشمول باشد، برای نظام بین‌الملل کنونی امری عاجل و مطلوب تلقی می‌شود.^{۳۱} خصوصاً که قواعد بین‌المللی حقوق بشر و به طور کلی تلاش در جهت اعتبار بخشیدن به فرد در حقوق بین‌الملل از جمله پدیده‌هایی هستند که در نظام بین‌المللی جایگاه خاصی به افراد اعطا کرده‌اند و لا اقل از منظر عادی به حقوق بین‌الملل رونق جدید داده است.^{۳۲}

از این نظر، دولت - کشور بر فعالیت‌های خود تسلط دارد، لکن مجاز به هر اقدام و فعالیتی نیست؛ نتیجه آنکه دولت با حفظ حاکمیت مطلق و آزاد خود

امروزه نیازهای بشریت متنوعتر و ظریفتر شده و به طور فراینده‌ای خارج از حوزه صلاحیت ملی یک دولت قابل تأمین است. علم و صنعت شکل جدیدی از وابستگی متقابل را سلب شده که پیش از این وجود نداشته است. وابستگی متقابلی که دولتها را ناگزیر از همکاری در جهت منافع مشترک می‌کند.

نمی‌تواند نظم حقوقی کاملاً مستقل و خاص خود را داشته باشد، چرا که این نظم حقوقی داخل به وسیله نظم حقوقی بین‌المللی محدود شده است.^{۳۳} امروزه وقتی که از حاکمیت سخن به میان می‌آید، مقصود این نیست که دولت تابع هیچ قاعده حقوقی نیست بلکه در عین حالی که دارای حق حاکمیت است، تابع قواعد حقوقی نیز می‌باشد. در این زمینه باید اراده عام (جامعه بین‌المللی) و خاص (هر دولت) را با توجه به واقعیات کنونی روابط بین‌الملل روشن نمود. در واقعیت کنونی، نه فقط نیازهای دولتهای خاص، بلکه نیازهای عمومی جامعه بین‌المللی را نیز در مجموع باید در نظر گرفت و به مفاهیمی همچون تعهدات بین‌المللی دولتها و منافع و ضرورت‌های جامعه بین‌المللی توجه نمود. بدون شک ساختار جامعه بین‌المللی معاصر با جامعه گذشته تفاوت اساسی نکرده و همچنان مرکب از دول حاکمی است که در عرض یکدیگر قرار گرفته‌اند و به حاکمیت خویش (از نظر حقوقی - سیاسی) سخت پای بند هستند. اما همین دولتها ناچارند که از مطلقیت آن به نوعی که به ماهیت آن لطمه نزنند، بکاهند تا سازمان یافتگی و نهادینه شدن روابط بین‌الملل را تأمین نمایند.^{۳۴} این گذشت به معنای کاستن از واقعیت حاکمیت و آثار ارادی آن نیست، بلکه پشتوانه آن است.^{۳۵} حاکمیتی است که تحت الشعاع مسائل عالی تر و پراهمیت تری قرار گرفته است. به عبارت دیگر، دولت‌های برخوردار از حاکمیت در چارچوب نظم حقوقی ای اقدام می‌کنند که در این مقام است تا به ملاحظاتی انسانی و بشردوستانه که دارای بُعد وسیع اخلاقی هستند، اهمیت بیشتری داده شود.

فرصت‌طلبی‌های سیاسی مبتنی بر منافع مضیق مادی در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی و نهاده شده، و در سیاستگذاری‌های خود، در سطوح فرد (داخلی) و کلان (بین‌المللی) فراتر از دیدگاه‌های مضیق مقید به مرزهای

جغرافیایی به مسایل توجه نمایند.^{۳۶} بر این اساس، اصل حاکمیت مفروض است اما چگونگی اجرا و اعمال صلاحیت‌ها و حد شمول و دامنه آن دگرگون شده است. برائری در این خصوص بر این باور است که رضایت دولت‌ها به الزامات نظم حقوقی بین‌المللی، لطمه‌ای به حاکمیت دولت‌ها وارد نمی‌کند چرا که رضایت به محدودیت استقلال، در واقع محدودیت نخواهد بود.^{۳۷} مورگنتا در این مورد می‌گوید: اگر امروزه در صحنه بین‌المللی قوانینی وضع و اجرا می‌گردد که رفتار و اعمال دولت‌ها را محدود می‌نماید. این امر فقط با همکاری خود دولتهاست، نه توسط یک قوه برتر و مافوق که در رأس دولتها قرار گرفته و این گونه محدودیت‌ها را به آنها تحمیل نموده باشد. به نظر وی، وضع و اجرای مقررات بین‌المللی... هر دو زاینده رضایت دولتهاست که از جمله آثار خارجی حاکمیت آنهاست.^{۳۸} اصولاً با گسترش روابط بین‌الملل و پذیرش موازین بین‌المللی و همبستگی ملل در حل معضلات عام و فراگیر جهانی، نظم حقوقی بین‌المللی، به واقع منافع جمعی دولت‌ها را تأمین می‌کند. برای این کار، همچون همه جوامع، جامعه بین‌المللی نیز نیازمند آن است که به صورت نظام مند و نهادینه، مقرراتی را وضع نماید که در جاتی از نظم، پیش‌بینی‌ها و ثبات را در روابط بین‌اعضای خود حاکم گرداند، تا از این رهگذر منافع و سودبری متقابل تقویت شود و همکاری بیشتر گردد و حتی ارزش‌های اخلاقی و هنجارهای مبتنی بر اخلاق را ارتقاء بخشد.^{۳۹}

در این راستاست که دولتها در مواردی چند که منافع آن برای صلح و امنیت بین‌المللی کاملاً مشهود بوده و یا اینکه در جهت حفاظت و حمایت از حقوقی عینی افراد بشر بوده و در آن تردیدی نداشته‌اند، به میل و اراده خویش وارد پیمانها و معاهداتی شده‌اند که تعهدات ویژه‌ای را به آنها تحمیل می‌نمود. گرایشی که در این مقوله بر این نکته تأکید می‌ورزد که تکیه صرف به منافع ملی، ضد صلح و زمینه‌ساز تخاصم و اختلاف است. نگرش خاصی بر تئوری حاکمیت که به واقع تهدیدی برای نابودی نظم حقوقی بین‌المللی بود. همچون وضعیتی که آلمان در عصر جامعه ملل پیش آورد، واقعیتی که در نظام سنتی حقوق بین‌الملل با تأکید بر حاکمیت مطلق و قاهرانه دولتها بر اتباع و شهروندان در روابط داخلی و استقلال عمل در پرتو دو اصل احترام به حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی نظم حقوقی‌ای را ایجاد کردند که نتایج مطلوبی برای جامعه بین‌المللی به ارمغان نیاورد. چرا که با اکتفا بر عناصر تشکیل دهنده رهیافت دولت محوری در چارچوب پارادایم واقع‌گرایی منافع کوتاه مدت و زودگذر خود را بر منافع درازمدت ملحوظ و بر منافع جمعی ترجیح دادند. منافع جمعی‌ای معطوف به صلح و امنیت که تحقیقاً نظم حقوقی بین‌المللی باید انعکاسی از همه آنها باشد.

اما تحول جامعه بین‌المللی و ظهور مفاهیم و ارزش‌های نوعی مبتنی بر همبستگی و اندیشه‌های بشردوستانه عرصه نوینی را فراهم آورده است و وابستگی مادی - معنوی و منافع متقابل بشری و وجدان و احساس مشترک در قبال مشکلات و معضلاتی که حیات نوع بشر را به مخاطره افکنده، منجر به ایجاد دگرگونی‌های ژرف در ساختار نظام بین‌المللی، به ویژه در مفهوم حاکمیت‌های مستقل شده است.

بین‌المللی شدن مستمر حیات اجتماعی و افزایش روزافزون وابستگی‌ها و نیازهای ممالک به یکدیگر و طرح مقوله نفع و مصلحت جامعه بین‌المللی و بالمآل تعهدات بین‌المللی دولتها نسبت به حقوق بین‌الملل سبب شد تا اختیار و آزادی عمل دولتها در جلب و تأمین صرف منافع ملی محدود و تعهدات و تکالیف جدیدی به آنها محول شود. به عبارت دیگر، دامنه تعهدات بین‌المللی دولتها افزایش و آزادی عمل و اختیاراتشان کاهش یافت.^{۴۰} همچنین اهمیت یافتن و طرح حقوق انسانی و عینی افراد بشری با استناد به کرامت و حیثیت نوعی انسان و نیز الزام دولتها به رعایت آنها که به نحوی افراد را در قلمرو نظم حقوقی بین‌المللی قرار داد، موجبات آن را فراهم آورده که از یک سو مفهوم اقتدار مطلق ناشی از حاکمیت و حرمت مرزبندی‌های جغرافیایی در سطح کلان کمتر شود و برداشتهای نوینی از مفهوم حاکمیت ارائه گردد و از دیگر سو تعهدات الزام‌آور جدیدتری ایجاد شود. به عبارت دیگر، در مجموع، موضوعیت پیدا کردن فرد انسانی در قالب حمایت از حقوق ذاتی اش

منجر به ظهور رهیافت‌ها و نگرش‌های مترقیانه و گرایش‌های حقوقی جدید در جهت تکوین نظم حقوقی ای شده است که یکی از پایه‌های اساسی آن قائل شدن به مسئولیت بین‌المللی برای دولتهاست. در این نگرش، در قبال مسائلی که جامعه بین‌المللی و به تعبیر دقیق‌تر، وجدان جامعه بشری نسبت به آنها نگرانی دارد نمی‌توان قائل به اعمال صلاحیت طی شد؛ مسایلی که مورد توجه و علاقه همه ذوان بین‌المللی است و ماهیتاً در گستره‌ای جای می‌گیره که به یک دولت خاص محدود و مقید نمی‌گردد.

مسایلی که نمی‌توان از آنها گذشت و نسبت به تخلف از آنها بی‌اعتنا بوده‌اند لذا همه در جهت حذف و تضمین آن موظف تلقی می‌شوند و در قبال عدول و تخلف از آنها حق اقدام واکنشی دارند.^{۴۱} واکنشی که نظر به ماهیت اقدامات تخلف‌آمیز، دولتها تمایل دارند عمل خلاف مورد نظر را به کل جامعه بین‌المللی تعمیم دهند و از سوی دیگر اعتراض و عمل خود را به نام جامعه بین‌المللی انجام دهند و مداخله قانونی را طرح‌ریزی کنند.^{۴۲} مقوله‌ای که به موازات افزایش شبکه ارتباطی و ارائه چارچوب جدید حقوق و تکالیف دولتها به مثابه توسعه حقوق بین‌الملل نیز تلقی می‌شود؛ حقوق بین‌المللی که بنابر تعریف باید به مقتضای نیازهای حیات بین‌المللی تغییر یابد.

طرح مفهوم نوین حاکمیت، مفهومی که حاکمیت را یک ویژگی و خصیصه ضروری دولتهای تشکیل دهنده جامعه بین‌المللی و رکن اساسی نظم حقوقی بین‌المللی و در عین حال یک مفهوم نسبی و شروط به محدودیت‌های مقتضی نظام بین‌المللی تلقی می‌کند، می‌تواند واقع‌بینانه‌تر باشد.^{۴۳} در این نگرش است که اقتدار خارجی دولت در روابط بین‌الملل نمی‌تواند محدود باشد و نمی‌تواند خواه به قلم قانون یا به خاطر سیاست‌های متکی به اصالت قدرت، با دولت‌های دیگر به هر نحو که می‌خواهد رفتار کند.^{۴۴} وقتی از دولت دارای حاکمیت سخن می‌رود منظور این است که مستقل است؛ یعنی متکی یا وابسته به دولت دیگری نیست. اما منظور به هیچ وجه این نیست که دولتها در عرصه داخل و خارج دارای حاکمیت مطلق و فوق حقوق هستند.^{۴۵} راه صواب و مبتنی بر تجارب گذشته این است که اصول عالی و محترمی حاکمیت دولتها را مقید و محدود سازد، خواه این اصول عالی از اخلاق و مذهب ریشه‌گیر یا آرمان جهانی حقوق بشر یا حقوق فطری یا نهادهای سیاسی و فلسفی آزادی و تساوی. دنیا بدین سو می‌رود و اخلاق جهانی به هیچ دولتی اجازه نمی‌دهد که در پناه حاکمیت بر انسانیت (که شامل اتباع خود نیز می‌شود) ستم کند.^{۴۶} حتی ژان بَدَن به عنوان مبدع حاکمیت مطلق به روشنی حدودی را برای قدرت مطلق شخص حاکم در نظریه عمومی خود قائل می‌شود. محدودیت‌هایی که بَدَن قائل می‌شود سه نوع هستند: محدودیت‌های ناشی از حقوق طبیعی واهی با محدودیت‌های تاریخی و قوانین اساسی در مورد شکل و ماهیت حکومت.^{۴۷} از نظر نهلیک نیز که وجود نوعی سلسله مراتب را در میان بزم‌های حقوقی ضروری تلقی می‌کند، مفهوم حقوق الهی و به تبع آن حقوق طبیعی به واقع به این معناست که نوعی برتری و سلسله مراتب را القاء نماید. وی بر این گمان است که روح حاکم بر این نوع حقوق مهم و نشأت گرفته از مضامین عالی اخلاقی و وجدان بشری است که می‌تواند به شکل قواعد عرفی و قراردادی نیز درآید.^{۴۸} در غیر این صورت، اساساً نمی‌توان قائل به وجود یک نظم حقوقی بود. لازمه وجودی هر نظم حقوقی‌ای، پذیرش محدودیت‌ها در چارچوب تعهدات و تکالیفی است که معطوف به حفظ بنیان و اساس نظم مزبور است.

۳- نظم حقوقی جدید

با توجه به دگرگونی‌های بنیادین در جامعه بین‌المللی و جریان بین‌المللی شدن مسایل و به لحاظ حساسیت و آسیب‌پذیری ناشی از رقابت بازیگران، کسب منافع ملی نیز ایجاب می‌کند که بر همکاری وسیع‌تر و استفاده از راه‌حل‌های مشترک و صلح‌آمیز تأکید شود، دگرگونی‌هایی با ابعادی بس بزرگ که حکایت از پیدایش ساختارها، روندها و الگوهای مجانی تازه‌ای دارد.^{۴۹} در این راستا فضای جدیدی ایجاد شده که دلالت بر توسعه و گسترش

قلمرو و حوزه قواعد و مقررات نظم حقوقی دارد.

در برابر این همبستگی و نفع و احساس مشترک که در این برهه تاریخی امری انکارناپذیر و ضروری حیات بین‌الملل محسوب می‌گردد و از توالی و آثار باور به سرنوشت مشترک است، باید جایگاه و وضعیت اصل حاکمیت، که سنگ‌ریز بنای نظم حقوقی بین‌المللی است روشن شود. چرا که حل مسایلی که متضمن نفع مشترک جامعه بین‌المللی است، مستلزم رعایت همگانی است ولو اینکه برخی از اعضای جامعه بین‌المللی در آن دخالت نداشته باشند.

واقعیتی که زمینه ساز تحول و بویایی نظم حقوقی یا مقتضی ایجاد نظم حقوقی جدیدی است که از نظر مانفرد لاکس: «به حق مایه فخر و مباهات دولتها می‌باشد.»^{۵۰} از آنجا که در یک نگرش دقیق، نظم عمومی باید انعکاس تحولات و دگرگونی‌های پیرامون باشد، دولتها پذیرفته‌اند که بخشی از حاکمیت خود را به بازیگران جدید تفویض کنند. اگر چه دولتها تنها نقش آفرینان صحنه جهان نبودند، اما بازیگران مسلطی بودند که قواعد بازی را تعیین می‌کردند. آن جهان دولت مدار واقع‌گرا که از دل این شرایط سر برآورده، سلسله مراتب خاص خود را داشت که بر توزیع قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی پایه می‌گرفت.

اما امروزه دیگر دولت نمی‌تواند تنها بازیگر جامعه بین‌المللی باشد، دیگر جهان دولت مدار غلبه ندارد.^{۵۱} حاکمیت مطلق دولت، دیگر توان مقاومت در مقابل تکنولوژی مدرن و نظام‌های ارتباطی را ندارد. مسایل جدید و مشکلاتی حادث گردیده‌اند که هیچ یک به سطح مرزها محدود

جهت‌گیری تاریخی حاکمیت‌های ملی به سوی است که دیگر نه می‌توان بر مطلق بودن حاکمیت ملی تکیه کرد و نه مرز کشورها را دیوارهای غیرقابل نفوذ پنداشت. زمینه‌ها و عوامل فراملی نشان می‌دهد که ایجاد ارتباطات عاطفی و معنوی از نوعی که در یک جامعه ملی وجود دارد، در سطح بین‌المللی نیز امکان پذیر است،

نمی‌شوند.^{۵۲} از نظر روزنا، افزون بر مشکلات جدید، این واقعیت مطرح است که شهروندان به لطف انقلاب میکروالکترونیک، پیوسته از بحرانهای مرجعیت و اقتداری مطلع می‌شوند که در دیگر نقاط جهان بر پاست و این ضرورتاً حتی با ثبات‌ترین جوامع را نیز به تردید و طرح درخواست وامی دارد و بدین ترتیب آمادگی بیشتری برای شک کردن در مشروعیت سیاست‌های حکومت ایجاد می‌کند.^{۵۳} از بسیاری از زمینه‌ها، الزامات جامعه بین‌المللی معاصر مانع از آن است که دولتها خود را در مرزهای سرزمینی محدود سازند و به ناچار با دیگر اعضای جامعه بین‌المللی کنش متقابل مستمر در ابعاد سیاسی-فرهنگی-اجتماعی... دارند.

ارتباطات وسیع دیپلماتیک و تجاری تقریباً همه اعضای جامعه بین‌المللی را به یکدیگر پیوند داده و مهمتر اینکه پیدایی افکار و اندیشه‌های جدید در هر نقطه از جهان به سرعت به نقاط دیگر می‌رسد و علم و تکنولوژی عامل کسب آگاهی‌های متقابل شده است به عبارت دیگر، تغییرات بنیادین و جهت‌گیری جدید در جامعه بین‌المللی و درک شایسته‌تر از آسیب‌پذیریهای چندگانه بشر^{۵۴} آثاری مشهود و عینی بر نظم عمومی بین‌المللی گذاشته می‌گذارد و نقش بیشتری را برای «حقوق» طلب می‌کند. در این راستا، در تکوین و تکامل مترقیانه قواعد ناظر بر نظم عمومی، نرم‌هایی شکل می‌گیرند که بر مفاهیم و ارزش اخلاقی انسانی تأکید دارند. بنیاد نهادن روابط بین‌الملل بر مبنای خرد که در سیر تکاملی آن، انسان دوستی نه تنها افسانه به شمار نمی‌آید، بلکه با تأکید بر حراست و حمایت از شأن و منزلت انسانی جزئی از زبان حقوقی و عامیانه مردم جهان شده است، و مبنای اصلی تلقی آنها از کارکرد و وظیفه ذوات بین‌المللی به این اندیشه رهنمون گردیده که اگر انسان دوستی به بوته فراموشی سپرده شود، روابط بین‌الملل از حرکت باز

می ماند و چرخ های آن در منجلا ب جنگ های خونین و وحشیانه دولتهای واقع گرای جهان می شکنند. لذا این مقوله عینی از عالم فرض و تخیل بیرون آمده و به عینیت رسیده است، آن چنان قوی و پرنفوذ که دولتها از بشر، بشردوستی و حمایت از انسان سخن می گویند. ۵۵ اصول و قواعد نشأت گرفته از وجدان مشترک و اخلاق عالییه انسانی، فراتر از ضرر و زیان های فردی اعضای جامعه بین المللی که در آن احترام به حقوق عینی و عام بشری لحاظ شده و دولتهای عضو جامعه بین المللی مکلف به رعایت آنها هستند، و کل جامعه بین المللی ضامن اجرای آن تلقی می شود. مفاهیمی نو در جهت استقرار نظامی حقوقی که یک ساختار هنجاری بین المللی را عرضه می نماید، رخ نموده است. ساختار هنجاری ای که با اهداف صلح جویانه بر آن است که شکل درست و حدود و دامنه عملکرد دولت دارای حاکمیت را تبیین و روابط بین المللی را در یک چارچوب حقوقی شکل دهد، قوام بخشد و صلح و امنیت را برقرار نماید که برای کلیه دولتها از چنان اهمیتی برخوردار باشد که لزوماً بر منافع ملی ترجیح داده شود. شاید جالب توجه تر از همه در این میان، تغییر ظریف وفاداری ها باشد که به همراه جهانی شدن اقتصادی ملی شاهد وقوع گرایش های مرکز گریز خرده گروهها به سمت خودمختاری و ظهور معیار کارایی به عنوان ملاک مشروعیت هستیم. ۵۶ تحولات بنیادین در عرصه های بین المللی و داخلی که در تعامل مستمر با یکدیگر هستند، موجب عدم تناسب مفهوم منافع ملی ای شده که بر مفروضه مطلق گرایانه منافع نظر داشت. ۵۷ لذا علی رغم اینکه رسماً و اسماً حاکمیت دولتها از میان نرفته ولی بارشده و تعمیم همه جانبه حقوق ۵۸ این امر پذیرفته شده است که توانایی آنها در اعمال این

حقوق بین الملل به عنوان قواعد حاکم بر روابط بین دولتهای برخوردار از حاکمیت در یک فرآیند تاریخی، مشتمل و متکی بر مجموعه اصولی است که ضرورت وجود حیات بین المللی آنها را ایجاب می کند؛ اصولی که در کلیت خود، اجتماع دولتهای به دنبال منافع فردی را به سوی جامعه دولتهای به دنبال اهداف و منافع جمعی سوق می دهد.

حاکمیت به شدت تقلیل یافته است. امری که دلالت بر اصول عام و توافقات برتر ناشی از جامعه جهانی کلی تر از اجتماع صرفاً متشکل از دولتها دارد. ۵۹ که به اقتضای طبیعت بنیادین خود، بر دیگر توافقات و قواعد تقدم دارد و در رأس سلسله مراتبی قرار دارد که باید در فرآیند قاعده سازی و نیز رویه بین المللی رعایت شوند. اصول اساسی ذاتی ای که آن چنان مورد پسند و اقبال جهانیان قرار گرفته که امروزه در برابر افکار عمومی هوشیار و انتقادگر، هیچ حکومت و هیچ مقام سیاسی، نظامی و قضایی ای جرأت انکار حقوق بنیادی ناشی از اصول مزبور را که همه باید از آن برخوردار باشند، با تکیه بر مبانی حاکمیت دولت محورانه ندارد. ۶۰

۴- نظم حقوقی جدید و ارزش های اخلاقی - انسانی

در نتیجه تحولات بین المللی و جهانی شدن مسایل و آمیختگی امور بین المللی و داخلی، همگام با توسعه ارتباطات، گرایشها و روندهایی ظهور و بروز یافتند که روابط بین دولتها را به روابط بین ملتها رهنمون کرده اند. وقوع تقریباً هر روزه رویدادها و تغییرات غیر مترقبه و بلا تکلیفی های بسیاری که در همه مناطق جهان وجود دارد، چنان فراگیر و شایع است که ماندگاری شیوه های جا افتاده و ریشه دار هدایت امور بین المللی و حفظ امنیت جهان را در معرض تردید قرار می دهد. ۶۱ حتی شیوه ها و روابط دیگری را طلب می کند. روابط نوینی که عبارت از مجموعه ای از کنش هاست که در پرتو آن جوامع بشری خود را شدیداً به یکدیگر وابسته احساس کرده و رفته رفته به هم نزدیک شده و از این رو فراتر از منافع کوتاه بنیانه ملی، دید جهان گرا پیدا کرده و سعادت و سربلندی هر ملتی را در آن زمان بدانند که همه ملل به رشد انسانی

و اجتماعی مطلوب نایل شده باشند. لذا در مقام توسعه همکاری های منظم بین دولتها هستند و تأکید بر اخلاق انسانی و ارزشهای عام بین المللی دارند و به شکلی خاص از نظم بین المللی اصرار می ورزند و عنصر اخلاقی را در روابط بین المللی وارد می کنند. ۶۲ نظم حقوقی بنیادینی که خواهان انسانی کردن اعمال صلاحیت های شناخته شده دولتهاست. لرد مک نایره قاضی دیوان بین المللی دادگستری، در نظریه شخصی خود در قضیه آفریقای جنوب شرقی می گوید که در این فرآیند، حقوق بین الملل نیروی تازه ای گرفته که از بسیاری از قواعد و اصول نظام های حقوقی داخلی بهره می گیرد. ۶۳ اصول بنیادینی که در عین حال نظم حقوقی بین المللی را تغییر می دهند و به عبارتی عامل دگرگونی آن می شوند و موجبات ایجاد نظم حقوقی نوینی را فراهم می آورند که با ابتنای بر رهیافت های نوعدستانه حقوقی را به نیت افراد انسانی، فارغ از هر قید و شرطی، مدنظر دارد، یعنی برخی از اصول اخلاقی، انسانی آن چنان اساسی و ضرورتی تلقی می شوند که جامعه بین المللی آنها را به شکل و نوعی از قواعد حقوقی بین المللی در نظر می گیرد. قواعدی که برخی از اعمال و رفتارها را که با مقتضیات جامعه بین المللی متمدن سازگاری ندارد، منع می کند. ۶۴ تحولی اساسی که در اثر آن دولت و تأسیسات آن و نیز نهاد و ارگانهای بین المللی، واسطه و ابزاری در جهت منافع نوعی و مشترک بشریت تلقی می شوند. ۶۵ چرا که با اندک تأملی آشکار می شود که دولت هدف و غایت نیت بلکه وسیله است؛ وسیله ای برای اداره امور عمومی و انجام خدمات جهت افراد جامعه که همه را به سوی منافع مشترک پیش می برد. بنابراین و یا به تعبیر دیگر اگر گروههای انسانی نباشند، دولتی نخواهد بود و اگر افراد نباشند، گروههای انسانی وجود نخواهند داشت. لذا اگر چه حقوق بین الملل ناظر بر روابط دولتهاست، اما مورد اجرای قواعد آن در مرحله نهایی افراد هستند که دولت را به وجود آورده اند. در این راستا، موضوع قرارداد و معاهده در چارچوب توافق دو دولت قرار گیرد، اما عملاً اتباع دولت مجری آن می شوند. ۶۶ شهروندان و مردمانی که امروزه درک بهتری از شرایط و حقوق خود دارند. ۶۷ مردمانی که به آن حد از آگاهی و شعور و باور همگانی رسیده اند که زمینه های لازم را برای ایجاد و استقرار یک نظم حقوقی بین المللی فراهم آورند تا در سیر تکاملی جامعه بین المللی، به سوی نوعی نهادینه شدن با محدودیت های جدید بر حوزه عملکرد ذوات بین المللی پیش رود. به عبارت دیگر، ساختار جامعه بین المللی به گونه ای دگرگون می شود که بر دامنه صلاحیت های داخلی و بین المللی دولتها به نحو فزاینده ای محدودیت وارد آمده است. اصول و قواعدی تأسیس می شود که به طور کلی با ابتنای بر هنجارهای مورد وفاق عمومی، از چنان اهمیتی برای جامعه بین المللی برخوردار است که هر اقدام یکجانبه و یا توافق متعارض با آنها، نه تنها فاقد هر گونه آثار حقوقی است بلکه بدون آنها، اساساً اجتماع بین المللی منسجی وجود نخواهد داشت. ۶۸ جامعه بین المللی مبتنی بر هنجارهای مطلوب بشری، بر اصولی مبتنی است و بر آنها اصرار دارد که گسترده تر از اصول بین جامعه دولتهاست؛ برخی بایدها و نیایدهایی که به لحاظ اخلاقی بر نظم حقوقی دولت - محور اولویت دارد، اهداف و ارزشهای مشترک جامعه جهانی و نه اهداف و ارزش های محدود به جامعه دولتها.

نظم حقوقی جدیدی که ذوات بین المللی سنتی را محفوظ تلقی می کند، اما کارکرد و وظایف آنها را در چارچوب شرایط و مقتضیات جدید تعریف و تبیین می کند. در این نگرش، در پرتو واقعیات موجود و داده های تاریخی و اجتماعی تأثیرگذار و نیز متأثر از افکار عمومی حاکم که به دنبال ایجاد ارتباطات اخلاقی - معنوی و احساسی، از نوعی که در یک جامعه داخلی وجود دارد، ۶۹ در سطح بین المللی نیز هستند، نوعی از نظم حقوقی مهم از وجدان بشریت و عقلانیت لازم است. بینشی که جامعه جهانی را متشکل از موجودات بشری می داند؛ یعنی تشکل افراد انسانی در جوامع سیاسی خاص یا کشورها، مانع از روابط فردی یا جمعی آنها نیست. رابطه ای جمعی که غیر از رابطه کشورها با یکدیگر است. ۷۰ امروزه افراد انسانی و گروه ها نه فقط به عنوان اعضای یک اقلیت یا اتباع یک دولت، بلکه به خاطر انسان بودن مورد توجه قرار می گیرند و برای آنها ترتیبات و قواعد مقرر می شود. ۷۱ این رهیافت

که برآینده واحد جهانی با سرنوشت مشترک بشری تکیه دارد، نظم حقوقی بین‌المللی را طالب است که از یک سو متناسب با ساختار جامعه بین‌المللی و از سوی دیگر شایسته انسان متمدن باشد.^{۷۲} نظم حقوقی ای که حدود و ثغور و توالی و آثار آن در چارچوب و منافع اساسی جامعه بین‌المللی که ناظر بر سرنوشت مشترک بشریت است (البته نه لزوماً اعتقاد به ارزش‌های واحد) تبیین می‌شود. نظم حقوقی ای که با توجه به نگرش‌های جدید در مقام ایجاد توازن و تعادل بین منافع فردی واحدهای سیاسی مستقل به نفع جامعه بین‌المللی است. نظمی که در پرتو اصول بنیادین آن اختیارات و صلاحیت‌های سنتی دولت در چارچوب محدودیت‌های بین‌المللی و جهانی قرار می‌گیرند. به تعبیر دیگر، در این نظم حقوقی بنیادین در حال تکوین، رفتار دولتها در چارچوب موازین خاص مهم و منبعث از اخلاق انسانی و وجدان بشریت مورد جالش و مذاقه قرار می‌گیرد شاید از این حیث است که گفته شده نظم اخلاقی جهانی فراتر از حقوق بین‌الملل موضوعه و تأثیر آن بر توسعه حقوق در جهت تعیین شده گسترش می‌یابد.^{۷۳} عوامل روانی و معنوی بسیار مؤثری که در نظم حقوقی در حال تکوین نقش مهمی را در فرایند انسانی کردن و هنجاری نمودن قواعد حقوق بین‌الملل ایفا می‌کنند.

هر چند که این عناصر اخلاقی - انسانی نمی‌توانند جایگزین قواعد حقوقی در نظم حقوقی شوند، اما نظر به سائب و مؤثر بودنشان و نیز جایگاه عالی آنها در خرد و عقل بشری، در حقوق بین‌الملل تحکیم و تثبیت می‌شوند. اما تا زمانی که این هنجارهای اخلاقی عالی انسانی در چارچوب حقوق موضوعه قرار نگیرند (*Soft law*)، با همه نفوذ و اعتباری که به عنوان عوامل مؤثر در رفتار دولتها و سایر ذوات بین‌المللی دارند و مسیر توسعه حقوق را مشخص می‌کنند، نمی‌توانند به عنوان منبع حقوق مورد استناد و استفاده قرار گیرند. بلکه به مثابه ایده‌آلهای غیر حقوقی باقی می‌مانند. هر چند برخی از این بزمها، هنجارهای اخلاقی بدیهی (*axiomatic*) با خصلت "حقوق طبیعی" محسوب می‌شوند که وفق، اعتبار حقوقی کسب کرده از رهگذر اراده مشترک ذوات در طول تاریخ و نزد وجدان حقوقی همه ملل، بالاتر از حقوق موضوعه، بلکه ملاک اعتبار و درستی سایر قواعد موضوعه نیز قرار می‌گیرند.^{۷۴} در این دیدگاه، ملاحظاتی برگرفته از نگرشهای صرف دولت-محوری با مظاهر وجدان حقوقی جامعه بین‌المللی که مهم از آن قواعد برتر غیرقابل عدول بروز می‌نماید، ناسازگار است.^{۷۵} واقعیتی هر چند تلخ و حزن‌انگیز برگرفته از رویه برخی دولتها نسبت به اتباع خود که برخلاف اصول عام اخلاقی - انسانی با آنها رفتار داشته و دارند. تجربه‌های تلخ مکرری که به درستی حکایت از آن دارد که برخلاف گذشتگان، دیگر حاکمیت و صلاحیتهای ناشی از آن نمی‌تواند مطلق باشد. به تعبیر دیگر، برخلاف واقع گراها که دولت را با زور و قدرت و منازعه برای کسب آن همسان می‌بینند و محمل و جایگاهی برای فرد انسانی و اخلاقیات باقی نمی‌گذارند، حقوق‌دانان و اندیشمندان سیاسی، حاکمیت دولت را در چارچوب قواعد بین‌المللی ای می‌بینند^{۷۶} که جهت‌گیری و سمت و سوی، بلکه هدف نهایی آنها، معطوف به احاد جامعه است: به بیان دیگر، خطاست اگر شهروندان را ثابت‌های سیاست به

این معنی فکر کنیم که جهان به سرعت تغییر کرده و پیچیدگی آن افزون‌تر شده ولی این امر برای افرادی که در این جهان به سر می‌برند پیامدی نداشته است.

نتیجه گیری

امروزه به لطف انقلاب در مهارتها، توانایی یادگیری افراد دوچندان شده است. به دلایل مختلف از پیشرفتهای تکنولوژی ارتباطات گرفته تا ظرفیتهای بیشتری در امور بین‌المللی دارند و چگونه رفتارهایشان می‌تواند یک کاسه شود و به نتایج جمعی و بزرگ بینجامد. مردمانی از اقصای نقاط جهان که به آن حد از آگاهی و شعور و باور همگانی رسیده‌اند که نظر به تجربه تلخ و رسوایی نظام بین‌الملل دولت - محور، دیگر حاضر نیستند سرنوشت و متحقق شدن دنیای عادلانه‌تر، برادرانه‌تر و همبسته‌تر را به حکومتها و نهادهای ملی و بین‌المللی دولتی واگذار کنند. بلکه از رهگذر باور و ایمان به حیات معنادار در "جامعه مدنی" شهروند محور، در چارچوب نهادهای مدنی، با اتیاب بر اصول و هنجارهای نشأت گرفته از وجدان حقوقی بشری، به قواعد آمره‌ای رسیده‌اند که و رای اراده فردی ذوات ملی و بین‌المللی قرار دارد و همگان موظف به اجرا و رعایت آن‌اند، قواعدی که بنابر ماهیت و طبیعت ذاتی خود، برای اجرا و تضمین رعایت آن، فقط به نهادهای دولتی تکیه ندارند، بلکه نهادهای "جامعه مدنی" را واسطه شهروندان و دولت قرار داده و به عنوان سازوکار نظارت خودجوش، دولت پاسخگویی را طلب می‌کنند که مقتضای تحولات جهانی است. اما اجرای اصول جهانی و عام و انسانی را فقط در

در یک پویش تاریخی، مسئله محدودیت حاکمیت در اندیشه حقوقی مورد توجه قرار گرفت. پذیرفتیم که "دولت و حاکمیت" همزاد و در تعامل و تأثیر و تأثر یکدیگرند. این دگرگونی و تحول به طور مستقیم از مفاهیم "ارزشها و اخلاق عالی" و "حقوق" انسانی نشأت گرفته و "حاکمیت دولت" در ابعاد داخلی (نسبت به افراد و گروهها) و خارجی (در ارتباط با سایر دولتها) را تحت تأثیر قرار داده است.

چارچوب نهادهای مدنی جامعه سیاسی ملی دنبال نمی‌کند، بلکه دولت پاسخگو را نه تنها در چارچوب مرزها، بلکه فراتر از آن در "جامعه مدنی جهانی" مسؤول تلقی می‌کند. و در این راستا با احساس احترام و حرمت به انسان، از باب انسان بودن صرف او، شهروندی جهانی را می‌جوید که در چارچوب تعهدات با وصف بین‌المللی دولتها موسوم به تعهدات *Erga-Omnes* (تعهد در قبال جامعه بین‌المللی در مقابل تعهد در برابر طرفین قرارداد *Sic-omnes*) محقق می‌شود. تعهداتی که بنابر تعریف، جامعه بین‌المللی را در قبال برخی تخلفات، قربانی و ذی نفع تلقی می‌کند و بعضی دولتها را نسبت به رعایت برخی اصول و قواعد بنیادینی که عمیقاً در جامعه بین‌المللی ریشه دوانیده، متعهد می‌داند و حسب مورد به مقوله نام‌آشنای "صلح و امنیت بشری" رهنمون می‌سازد.

پی نوشت

7- H. Mosler, op.cit., p. 173.

۸- سوت. جونز؛ خداوند اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۰)، صص ۱۷۲ - ۱۷۱. این برداشت بدان معنا نیست که آدمیان همیشه به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر دارای روح اجتماعی است. در افراد بشر تمایلات خود خواهانه‌ای وجود دارد که آنان را به اعمال ضد اجتماعی وامی‌دارد و همواره این احتمال وجود دارد که افرادی به اعتنا به اصول اخلاقی یافت شوند که فاقد هرگونه حس غمخواری و همدلی نسبت به هم‌نوعان خود باشند. همان مأخذ.

۹- سید حسین سیف زاده، مأخذ پیشین، ص ۲۷۶.
۱۰- هلگاها فندورن، "معمای امنیت نظریه پرداز و ایجاد رشته‌ای در زمینه امنیت بین‌المللی"، در: ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل، گردآوری و ترجمه علیرضا طیب (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۱۹۷.

۱- و. ت. جونز؛ خداوندان اندیشه سیاسی، ترجمه حلی رامین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، صص ۱۴۹-۱۲۴.

2- Gordon Christenson, "world Civil Society and the International Rwe of Law; Human Rights Quaiterly, 19 (1997), p. 596.

3- H. Moster, op.cit., p. 21.

۴- مانفرد لاکس، "حقوق بین‌الملل در سیهده دم قرن ۲۱"، ترجمه امیر حسین رنجریان، فصلنامه سیاست خارجی، سال هفتم، شماره ۱، ص ۹۱.

۵- سید حسین سیف زاده، تحول در مفهوم منافع ملی: جایگزینی آن با مفهوم مصالح متقابل بشری، فصلنامه سیاست خاصی، سال پنجم، شماره ۲۰، ص ۲۷۳.

۶- مأخذ پیشین، ص ۲۷۶.

44- Manfred Lachs, "The Development and General Trends of International Law in our Time", R.D.C., vol. IV, (1980), p. 201.

45- Oscar Schachter, "International Law in Theory and Practice", R.D.C., vol. 178 (1985), p. 340.

46- Ibid., p. 200.

47- Manfred Lachs, op.cit., pp. 202-203.

48- Jost Delbrueck, "International Protection of Human Rights and Status Sovereignty", in: Third world Attitudes Toward International Law. Fredrick E. Snyder (ed), (London: Martinus Nijhoff Publishers, 1987, pp. 265-267; Ian Brownlie, Principles of Public International Law, (Oxford, Clarendon press, 1990), pp. 266-267.

۴۹- آکهارست، مأخذ پیشین، ص ۲۱.

۵۰- هانس مورگنتا، سیاست میان ملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵)، ص ۴۹۹.

۵۱- ناصر کاتوزیان، مأخذ پیشین، ص ۵۷.

52- S.E. Nahalik, "The Grounds of invalidity and Termination of Treaty", American Journal of International Law, vol. 69 (1971), pp. 744-745.

۵۳- جوزف فرانکل، مأخذ پیشین، ص ۲۴.

۵۴- جیمز روزنا، مأخذ پیشین، ص ۳۳.

۵۵- مانفرد لاکس، مأخذ پیشین، ص ۹۱.

۵۶- مرتضی نجفی اسفاد، مأخذ پیشین، ص ۲۹۷.

۵۷- جیمز روزنا، مأخذ پیشین، ص ۴۲.

۵۸- ن.ک به: سید حسین سیف زاده، مأخذ پیشین، صص ۲۸۵ - ۲۷۷.

۵۹- جیمز روزنا، مأخذ پیشین، ص ۵۱.

۶۰- دیوید مالدوین: بررسی های امنیتی و "پایان جنگ سرد"، در: ارزیابی های انتقادی در زمینه امنیت بین الملل، گردآوری و ترجمه علیرضا طبیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، ص ۱۷۹.

61- David T. Graham and nana k poku, Migration, Globalization and Human Security, (London: Routledge ...), pp. 1-46; mel Gurtov, Global Politics in the Human Interest, (London: Lyme Rienner pub., 1985), pp. 1-12 and 169-198.

همچنین ن.ک به: رند محرک دوپویی، نوع دوستی در اندیشه ملل، ترجمه هدایت الله فلسفی و ابراهیم بیگ زاده، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۱-۱۲ (۱۳۷۲) - ۱۳۷۱، صص ۶۱۵ - ۶۱۴.

۶۲- جیمز روزنا، مأخذ پیشین، ص ۵۷.

۶۳- سید حسین سیف زاده، مأخذ پیشین، ص ۲۸۳.

۶۴- مانفرد لاکس، مأخذ پیشین، ص ۲۸۳.

65- Gordon A. Christenson, op.cit., p. 646.

۶۶- ن.ک به: فرانسیسکو موبرون، "حقوق بشر: پیکار ادامه دارد"، ترجمه محمد جعفر پوینده، صفحه اول، سال هشتم، شماره ۵۴-۵۳ (۱۳۷۷)، ص ۲۳.

۶۷- جیمز روزنا، مأخذ پیشین، ص ۳۳.

68- E. Jimenez Arechaga, "International Law in the Past of a Century", R.D.C., vol 159 (1978), p. 64.

۶۹- احمد نقیب زاده، مأخذ پیشین، ص ۶۰۴.

۷۰- کلود آلبر کلییار، مأخذ پیشین، ص ۱۳.

۷۱- جواد صدر، مأخذ پیشین، ص ۱۰۶.

72- Gordon A. christenson, op.cit., pp. 630-631.

73- Alexidze Levan, "Legal Nature of Jus Cogense in Contemporary International Law, R.D.C., vol. 172 (1981), p. 243.

74- Ibid., p. 151.

75- Gordon A. Christen son, op.cit., pp. 643-646.

۷۶- جواد صدر، مأخذ پیشین، صص ۱۰۴ - ۱۰۳.

۱۱- احمد نقیب زاده، برداشتهای جدید از مفهوم روابط بین الملل، فصلنامه سیاست خارجی، سال پنجم، شماره ۳، ص ۶۰۴.

۱۲- هلگها فندورن، مأخذ پیشین، صص ۱۹۸ - ۱۹۷.

13- International Court of Justice Reports, 1949, p. 22.

14- H. Mosler, op.cit., pp. 84-85.

15- Ibid., p. 89.

16- G. Fitzmaurice, "The General Principles of International Law Considered From the Standporntof the Rule of Law", R.D.C., vol. II (1957), p. 7.

۱۷- کلود آلبر کلییار، سازمان های بین المللی، ترجمه و تحقیق هدایت الله فلسفی، (تهران: نشر فاخته، ۱۳۷۱)، ص ۳.

۱۸- نیرا چاندوک، جامعه مدنی و دولت، کاوش هایی در نظریه سیاسی، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷)، ص ۴۴.

۱۹- مایکل آکهارست، کلیات نوین حقوق بین الملل، ترجمه مهرداد تاران پور، (تهران: جهان معاصر، ۱۳۷۲)، ص ۲۲.

۲۰- نیرا چاندوک، مأخذ پیشین، صص ۴۹ - ۴۵.

۲۱- جوزف فرانکل، روابط بین الملل در جهان متغیر، ترجمه عبدالرحمن عالم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹)، ص ۲۳۹.

22- See: H. Mosler, op.cit., pp. 20-30.

23- Ibid., p. 20.

۲۴- جیمز روزنا، امنیت و جهان آشوب زده، در: ارزیابی های انتقادی در زمینه امنیت بین الملل، گردآوری و ترجمه علیرضا طبیب، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۰)، صص ۵۱.

۲۵- مأخذ پیشین، ص ۳۸.

۲۶- میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی در ماده ۱ بند اول این موضوع را مورد تأکید قرار داده است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز در اصل ششم در این خصوص اشعار می دارد: در جمهوری اسلامی ایران امور کشور با اتکاء آراء عمومی، از راه انتخابات... یا از راه همه پرسی در مواردی... اداره شود.

۲۷- حمید بهزادی، اصول روابط بین الملل و سیاست خارجی، (تهران: دهخدا، ۱۳۵۲)، ص ۷۱.

۲۸- نور برتو بویو، لیبرالیسم و دموکراسی، ترجمه بابک گلستان: (تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۶)، ص ۲۶.

۲۹- آندره دو میشل و بی یو لالومی، حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶)، ص ۲۴.

۳۰- ناصر کاتوزیان، مبانی حقوق عمومی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷)، ص ۴۹.

۳۱- آندرو دو میشل و بی یو لالومی، مأخذ پیشین، ص ۲۴.

32- J. M. Barbalet, Citizenship, (Delhi: World view: 1997), pp. 107-108.

۳۳- ژاک شوالیه، دولت قانونمند، ترجمه حمیدرضا محمدی، (تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۸)، ص ۱۹.

۳۴- ناصر کاتوزیان، مأخذ پیشین، صص ۵۰ - ۴۹.

35- Jack Donnelly, "Ethics and International HumanRights", www. du. Edu/humanrights/working papers/index. No. 1. (15 December 1999), pp. 1-55.

۳۶- سید علی هنجنی، تحولات پیدایش عرف بین المللی، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۲-۱، (۱۳۷۲-۱۳۷۱)، ص ۲۵۲.

۳۷- نادر ذوالعین، تأثیر وقایع عراق در توسعه حقوق بین الملل، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۱۰، (۱۳۷۱)، صص ۱۹۴ - ۱۹۳.

۳۸- ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، (تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸)، ص ۲۰۰.

۳۹- ن.ک به: سعید میرزایی ینگچه، تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳)، صص ۹ - ۷.

۴۰- سیدعلی هنجنی، مأخذ پیشین، ص ۲۵۳.

۴۱- مأخذ پیشین، ص ۱۹۸.

۴۲- به نقل از: هوشنگ عامری، اصول روابط بین المللی، (تهران: آگاه، ۱۳۷۰)، ص ۱۵۴.

43- Janathan I. Charney, "Univercal International Law", American Journal of International Law, vol. 87, (1993), p. 532.